پیشخوان

نظری به یک زندگینامه نوانتشار برای استاد سید غلامرضا سعیدی

از تبار بیدارگران و مصلحان جهان اسلام

سمانه صادقی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانگونه که در عنوان خویش نیز آورده است، به خوانش «زندگینامه و خدمات فرهنگی مرحوم استاد سید غلامرضا سعیدی، اسلام پژوه معاصر، مترجم و نویسنده» پرداخته است. این پژوهش ازسوی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی انجام شده و ازسوی این نهاد نیز به زیور طبع آراسته شده است. تارنمای ناشر در باب شخصیت زنده یاد سعیدی، به نکات پی آمده اشارت برده است:

«وی در روستای نوزاد مؤمن‌آباد، از توابع شهرستان بیرجند، در جنوب خراسان متولد شد. مادرش سیده‌ای با تقوی و فضیلت از سادات نوزاد بود و پدرش سیدمحمد میرآفتاب از سادات کاشان و مردی تاجر که به مشهد آمد و همواره بین هرات و بیرجند تردد داشت. او از جمله افراد باسواد منطقه به شمار می‌رفت که خطی خوش هم داشت. سیدغلامرضا پنج یا شش‌ساله بود که هنر قالیبافی را آموخت. پس از آن، پدرش او را برای تحصیل به مکتب‌خانه فرستاد. چون خانواده‌اش به بیرجند نقل مکان کردند، او تحصیلات خود را در مدرسه شوکتیه بیرجند ادامه داد و در ۱۲۹۵ش به پایان رسانید. در آنجا علاوه بر زبان عربی و فارسی، دروس ریاضیات و هندسه، تاریخ و جغرافیا، علوم طبیعی و حفظ‌الصحه، ژئولوژی، هیئت و نجوم جدید و قانون جاذبه و اطلاعات جدید ریاضی را فرا گرفت. زبان فرانسه را در همانجا نزد میرزا احمد مدیر نراقی آموخت، مردی که در رشد فکر و اجتماعی دانش‌آموزان مدرسه شوکتیه از جمله خود او، نقش مهمی داشت تا آنجا که تحت‌تأثیر افکارش با شخصیت‌هایی چون: شیخ محمد

استاد سیدغلامرضا سعیدی بیرجندی

عبده، طه حسین و دیگر نویسندگان آزاداندیش در کشورهای عربی و نیز سیدجمال‌الدین اسدآبادی آشنا و شیفته او شد، به‌طوری که بعدها چند مقاله درباره وی تألیف و ترجمه کرد که در کتاب مفخر شرق سیدجمال‌الدین اسدآبادی آمده است. سیدغلامرضا زبان انگلیسی را نیز خارج از مدرسه نزد مستر هیل رئیس وقت بانک شاهنشاهی بیرجند آموخت. در حدود ۲۱ سالگی، در بانک شاهنشاهی بیرجند مشغول به کار شد و از آنجا که بر زبان انگلیسی تسلط کافی داشت، در مدرسه شوکتیه نیز به تدریس آن زبان و برخی دروس دیگر پرداخت. در همان سال ازدواج کرد. در ۱۳۰۲ش و به‌دعوت یکی از دوستانش، به هند رفت و از شهرهای کراچی، بمبئی و دهلی دیدن نمود. در ۱۳۰۴ش، برای دومین بار راهی هند شد و مدت چهارماه در آنجا اقامت گزید و در دانشگاه علیگر به مطالعه و تحقیق پرداخت. در این ایام از کتابخانه‌ها و مجامع فرهنگی هند بهره برد و با اندیشه‌های اقبال لاهوری آشنا شد و به دنبال آن، برخی از آثار او را ترجمه کرد و خود در زمره یکی از اقبال‌شناسان ایرانی درآمد. ارادت او به اقبال، تا آنجا بود که می‌گفت: همان‌طور که او به ملای رومی می‌گوید: مرشد من اوست؛ بنده هم با افتخار تمام باید عرض کنم که اقبال حقی بزرگ بیش از هر کس دیگر به گردن من دارد... در ۱۳۰۶ش به استخدام بانک ملی درآمد و در ۱۳۱۲ش به‌عنوان معاون بانک ملی، به سبزوار رفت، اما یک‌سال و نیم بعد به تهران منتقل شد و حدود سه سال در آنجا اقامت گزید. در ۱۳۱۵ش، به بانک ملی زابل انتقال یافت. تقریباً از این دوره بود که دغدغه‌های او در باب سرنوشت ایران و جهان اسلام، خودنمایی کرد...»

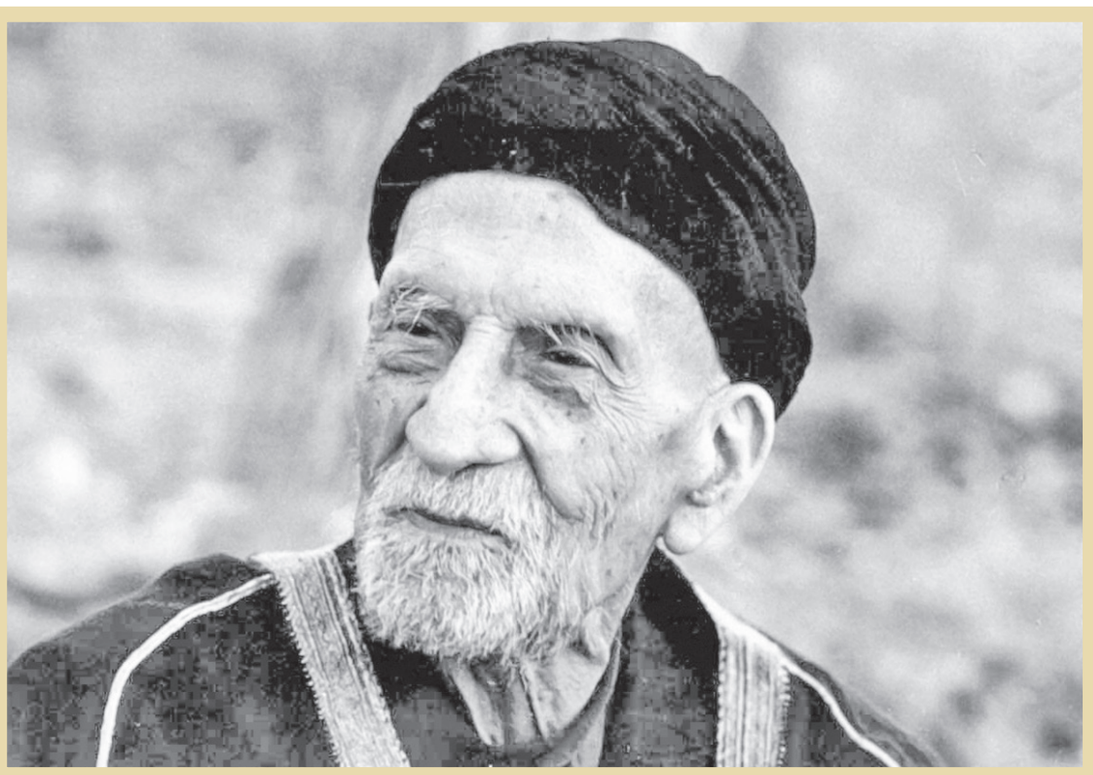

استاد سید غلامرضا سعیدی، در واپسین سالیان حیات

«فلسطین در اندیشه سید غلامرضا سعیدی»
صحنه رویارویی تمدنی و آزمون استقلال فکری

صهیونیسم با فرسایش خودآگاهی استقلال تاریخی را از جوامع می‌گیرد

دکتر زهرا رضایی

در تاریخ اندیشه سیاسی و دینی معاصر ایران، مسئله فلسطین همواره با خوانش‌های متفاوتی روبه‌رو بوده است؛ روایت‌هایی که گاه آن را به سطح یک بحران انسانی و سیاسی در خاورمیانه فروکاسته و گاه آن را رخدادی بیرونی در حاشیه مسائل فکری ایران دانسته‌اند. با این همه، در آثار زنده یاد استاد سید غلامرضا سعیدی بیرجندی، فلسطین از این جایگاه فراتر رفته و به یکی از کانون‌های تأمل استراتژیک بدل می‌شود. اهمیت این جایگاه از آن‌روست که سعیدی، برخلاف تلقی‌های تقلیل‌گرایانه، فلسطین را نه صرفاً یک سرزمین اشغال‌شده، بلکه «محک» وضع جهان اسلام و نحوه مواجهه آن با استعمار، صهیونیسم و بحران آگاهی می‌فهمد. برای فهم این جایگاه، پیش از هر چیز باید «منظومه فکری» سعیدی و نحوه مواجهه او با جهان جدید را واکاوی کرد. او در مواجهه با تمدن غرب، رویکردی انتقادی و در عین حال واقع‌بینانه داشت. از منظر او، مسئله اصلی نه پیشرفت‌های علمی و فنی غرب، بلکه «از خودبیگانگی» مسلمانانی بود که در برابر این تمدن، هویت دینی و فرهنگی خویش را وانهاده و به تقلید بی‌چون‌وچرا روی آورده‌اند. از نگاه سعیدی، راه برون‌رفت از این وضعیت، نه انزوا، بلکه بازگشت به مبانی اسلام و بازیابی اعتمادبه‌نفس تمدنی بود؛ بازگشتی که در عین پاسداری از اصالت، بهره‌گیری آگاهانه از دانش و ابزارهای جهان جدید را نیز ممکن می‌ساخت. این رویکرد، حاصل تأملات صرف نظری نبود، بلکه در بستر تجربه‌های علمی و اجتماعی او شکل گرفت. آشنایی سعیدی با اندیشه‌های علامه محمد اقبال لاهوری، نگرش انتقادی وی نسبت به فرهنگ غرب را تعمیق بخشید و او را بیش از پیش متوجه ضرورت احیای هویت اسلامی ساخت. همچنین، سفرهای علمی او، به‌ویژه حضور در انگلستان و مشاهده مستقیم سازوکارهای استعمار، درک او را از نسبت میان سلطه سیاسی، وابستگی فرهنگی و عقب‌ماندگی جوامع اسلامی ژرف‌تر کرد. با این همه، او بازگشت به اسلام را به معنای گسستن از مقتضیات عصر تلقی نمی‌کرد. از نظر او، پویایی اسلام در آن است که می‌تواند با حفظ اصول و مبانی خود، از امکانات و ابزارهای نوین در مسیر تحقق اهداف خویش بهره گیرد؛ چنان‌که می‌نویسد: «حالا دنیا را شناخته، منطق اسلام را توانسته درک کند که با چه ابزاری قابل پیاده شده است. این منطق زمان است...» (کیهان فرهنگی، ۱۳۶۴، ۱۱۵). مقاله حاضر با تکیه بر این چارچوب، می‌کوشد نشان دهد، چگونه مسئله فلسطین در اندیشه سعیدی، از یک رخداد سیاسی منطقه‌ای فراتر می‌رود و به معیاری برای سنجش استقلال فکری و عمق بیداری جهان اسلام تبدیل می‌شود. بدین‌سان، نقد غرب در اندیشه سعیدی، هنگامی به‌طور کامل فهم می‌شود که در نسبت با فلسطین خوانده شود: «جایی که سلطه خارجی، از خودبیگانگی داخلی و ضرورت بیداری تمدنی، در یک نقطه به هم می‌رسند.»

فلسطین به‌مثابه اختلال در نظم تمدنی و نماد سلطه استعماری

در منظومه اندیشه زنده‌یاد استاد سید غلامرضا سعیدی بیرجندی، مسئله فلسطین نه یک رخداد منفرد جغرافیایی یا فاجعه‌ای عاطفی، بلکه نقطه گسستی تاریخی در بازآرایی مناسبات قدرت در خاورمیانه است. او با فرارفتن از توصیفات مرثیه‌وار و رایج در ادبیات دینی دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ شمسی، ابعاد این بحران را در بستر امنیت منطقه‌ای و آرایش جدید بین‌المللی تحلیل می‌کند. سعیدی در مقدمه خطر صهیونیسم برای جهان اسلام، دامنه و کارکرد این تحول را چنین صورت‌بندی می‌کند: «در میان مشکلات و مصائب اجتماعی که جامعه اسلامی را فرا گرفته است، یکی مسئله تجاوز و تعدی و خرابکاری‌های جهود است که از بدو تأسیس دولت پوشالی اسرائیل، مایه آشفتگی و اضطراب همه مسلمانان جهان و موجب اختلال امنیت خاورمیانه شده است...» (سعیدی، ۱۳۹۱، ۱۹). تأمل در این عبارت، دلالت‌های سیاسی بنیادی دستگاه فکری سعیدی را روشن می‌سازد. نخست آنکه تعبیر «اختلال امنیت خاورمیانه» نشان می‌دهد، او پدیده اسرائیل را نه تغییری ساده در حاکمیت سرزمینی، بلکه عاملی ساختاری برای ناامنی ممتد می‌داند که توازن تاریخی منطقه را برهم زده است. دوم آنکه هم‌نشینی «آشفتگی» با «اختلال امنیت»، فراتر از ابراز نگرانی دینی، بیانگر وضعیتی است که در آن جوامع اسلامی امکان زیست سیاسی مستقل را از دست می‌دهند. سعیدی با بسط مقیاس این بحران به «همه مسلمانان جهان»، فلسطین را به مسئله‌ای کانونی در امنیت بین‌الملل اسلامی بدل می‌سازد (سعیدی، ۱۳۹۱، ۱۹).

در ادامه، وی تشکیل اسرائیل را نه حادثه‌ای گذرا، بلکه «بلیه‌ای بشری» و «مخمصه‌ای» می‌داند که «برای جهان انسانیت به صورت علاج‌ناپذیری درآمده است» (سعیدی، ۱۳۹۱، ۱۹). ارزیابی این گزاره نشان می‌دهد که او بحران را فراتر از چارچوب‌های دیپلماتیک مقطعی می‌بیند. از نظر او، این بحران زاییده نفوذ سازمان‌یافته قدرت‌های استعماری است؛ بنابراین تا زمانی که مناسبات سلطه بر خاورمیانه حاکم باشد، این «بلیه» قابلیت بازتولید مداوم خواهد داشت. در این خوانش، اشغال فلسطین نه علت نخستین، بلکه شاخص‌ترین صورت تثبیت سلطه خارجی در منطقه است.

صهیونیسم، پروژه‌ای برای تحمیل خودباختگی و محک زدن استقلال فکری

در اندیشه سعیدی، یکی از خطایای تعیین‌کننده در فهم مسئله فلسطین، خلط «یهودیت» با «صهیونیسم» است؛ خلطی که راه شناخت ماهیت واقعی اشغال را می‌بندد و ذهن مسلمانان را از درک صورت سیاسی مسئله بازمی‌دارد. از همین‌رو، وی با تأکید بر تمایز میان «مذهب» و «مسلک»، می‌کوشد این منازعه را از سطح تقابل‌های ساده‌انگارانه دینی فراتر ببرد و آن را در مقام رویارویی با یک ایدئولوژی سیاسی توسعه‌طلب توضیح دهد. او در فریاد فلسطین می‌نویسد: «صهیونیسم، یهودیت نیست. یکی مسلک و دیگری مذهب است، از آن گذشته تفاوت فاحشی بین تئوری و عمل این دو وجود دارد» (سعیدی، ۱۳۵۰، ۸۵). اهمیت این تفکیک در آن است که صهیونیسم از پوشش قدسی دینی بیرون کشیده و در هیئت واقعی خود، یعنی به‌مثابه طرحی سیاسی و تجاوزکارانه، آشکار می‌شود. سعیدی ابعاد این طرح سیاسی را در کتاب خطر جهود برای جهان اسلام و ایران با صراحت بیشتری واکاوی می‌کند. او این اثر را در مقام هشداری برای بیداری مسلمانان نوشته و تصریح می‌کند: «کتاب حاضر که به منظور تنبه و بیداری مسلمین ایران و جهان نگاشته می‌شد و آرزوها و اغراض صهیونیست‌ها را درباره مسجد اقصی و خاورمیانه آشکار می‌کند...» (سعیدی، ۱۳۳۵، ۳۹). در ادامه نیز بر این نکته تأکید می‌ورزد که هدف صهیونیسم، تشکیل یک «دولت مقتدر» بر اساس مبانی غربی است که غایت آن «تصرف منابع عظیم جهان اسلام و مدیریت اراده سیاسی مسلمانان» است (سعیدی، ۱۳۳۵، ۱۰۶). در اینجا، رویارویی تمدنی در اندیشه او برجسته می‌شود؛ جایی که صهیونیسم نه تنها به‌منزله تهدیدی نظامی، بلکه به‌عنوان ابزاری برای «استعمار»، «استثمار» و «استحمار» فهم می‌شود.

> سعیدی دهه‌ها پیش از آنکه مفاهیمی مانند «سواد رسانه‌ای» در ادبیات آکادمیک رایج شود، در برابر فرایند «استحمار» ایستاد. آنچه مورد نظر او بود، دقیقاً همان «دستکاری شناختی» و «مهندسی افکار عمومی» است که امروز در قالب اخبار جعلی و روایت‌سازی‌های جهت‌دار علیه جوامع اسلامی وجود دارد. او به ما می‌آموزد که برای مقابله با این سلطه، باید نقد متن را بیاموزیم و از «مصرف‌کننده منفعل اخبار» به «تحلیل‌گر فعال تمدنی» بدل شویم

استاد سید غلامرضا سعیدی، در کنار جمعی از اندیشمندان هندی و پاکستانی

> استاد سید غلامرضا سعیدی، فلسطین را «آیینه‌ای» می‌دانست که وابستگی‌های فکری پنهان دنیای امروز را آشکار می‌کند. امروز در جهانی که تکنولوژی‌های ارتباطی می‌کوشند مسلمانان را در «حباب‌های بی‌خبری» و «مصرف‌گرایی بی‌اراده» محبوس کنند، تأکید وی بر تنبه و بیداری، فراخوانی است برای حفظ «عاملیت تاریخی»؛ اینکه چگونه می‌توان با قلم، قدم و آگاهی، در برابر هژمونی گفتمانی غرب ایستاد و استقلال فکر و عمل خویش را حفظ کرد

از این منظر، صهیونیسم در منظومه فکری سعیدی، صرفاً دشمنی محدود به مرزهای جغرافیایی نیست؛ بلکه سازوکاری است که می‌تواند با فرسایش خودآگاهی جمعی، جوامع را از «شخصیت مستقل تاریخی» تهی کند و «منطق اطاعت و انفعال» را به جای «استقلال تمدنی» بنشاند. از همین‌رو، وی مبارزه با صهیونیسم را از وظایف بنیادین هر فرد مسلمان می‌شمارد؛ با این تأکید که این مبارزه به میدان نبرد نظامی فروکاسته نمی‌شود، بلکه در سطح آگاهی، بصیرت و بیداری فکری نیز صورت‌بندی می‌شود. بر پایه چنین تلقی‌ای، فلسطین در اندیشه او به «محک استقلال فکری» تبدیل می‌شود؛ معیاری که نشان می‌دهد آیا مسلمانان قادرند مرز هویتی و تمدنی خویش را با نیروی تهدیدکننده آن روشن سازند، یا همچنان در رسوبات اندیشه بیگانه گرفتار می‌مانند. در این چارچوب، «استقلال فکری» در نظر سعیدی به معنای نوعی «غربالگری تمدنی» است، یعنی بهره‌گیری از دستاوردهای علمی و فنی جهان جدید، بی‌آنکه زیرساخت‌های فلسفی و فرهنگی آن بی‌چون‌وچرا پذیرفته شود. بنابراین، فلسطین برای او به «کلاس درس بیداری سیاسی» و «محک بیداری تمدنی» تبدیل می‌شود؛ صحنه‌ای که در آن، مسلمانان می‌آموزند چگونه در جهان معاصر حضور داشته باشند، اما هویت مستقل خویش را حفظ کنند و از دام «استحمار تمدنی» بگریزند.

وحدت اسلامی و بیداری، زمینه‌های مقاومت در برابر سلطه

در منظومه فکری سید غلامرضا سعیدی، مسئله فلسطین هرگز در حدود یک نزاع محلی یا جابه‌جایی مرزی محصور نمی‌ماند، بلکه به عرصه‌ای بنیادین تبدیل می‌شود که در آن، امکان همگرایی مسلمانان و بازیابی آگاهی جمعی اسلامی آشکار می‌شود. از این منظر، اهمیت فلسطین تنها در اشغال یک سرزمین نیست، بلکه در آن است که می‌تواند جوامع اسلامی را از پراکندگی فکری و سیاسی بیرون آورده و متوجه خطر مشترکی سازد که هویت تمدنی آنان را تهدید می‌کند. این افق اندیشگی، با تلقی سعیدی با رویکرد علامه محمد اقبال لاهوری همسویی عمیقی دارد. سعیدی با تدقیق در تفکر اقبال، بر این باور بود که مواجهه با هجمه فرهنگی و سیاسی دشمنان، نیازمند نوعی «هماهنگی و وحدت معنوی و فرهنگی» در میان ملت‌های مسلمان است؛ وحدتی که ضمن به‌رسمیت‌شناختن استقلال سیاسی ملل اسلامی، چتر حمایتی مشترکی را در برابر جریان‌های سلطه‌جو فراهم می‌سازد. از این‌رو، وحدت اسلامی در نگاه او، صرفاً یک مطالبه سیاسی مقطعی نیست، بلکه شرطی حیاتی برای صیانت فرهنگی و بازیابی توان مقاومت جوامع اسلامی در برابر استعمار به شمار می‌رود.

در کنار مفهوم وحدت، «بیداری و تنبه» نیز رکنی محوری در پروژه فکری سعیدی است. او مبارزه با صهیونیسم را پیش از آنکه اقدامی صرفاً سیاسی یا نظامی بداند، در عرصه آگاهی‌بخشی و افشای اغراض پنهان جریان‌های سلطه‌جو صورت‌بندی می‌کند. چنان‌که خود در مقدمه کتاب خطر جهود برای اسلام و ایران تصریح می‌کند، هدف اصلی از نگارش چنین آثاری «تنبه و بیداری مسلمین ایران و جهان» و پرده‌برداری از نقشه‌ها و آرزوهای صهیونیسم در قبال مسجدالاقصی و خاورمیانه بوده است (سعیدی، ۱۳۳۵). بر همین اساس، تلاش‌های قلمی سعیدی را می‌توان بخشی از یک جریان گسترده‌تر برای پرورش آگاهی سیاسی و دینی در میان مخاطبان، به‌ویژه نسل جوان ایران دانست. او می‌کوشید با تبیین ابعاد مبارزات ملت‌های مسلمان در مناطقی چون فلسطین، پاکستان و الجزایر، الگویی زنده از «روحیه مبارزه‌طلبی و مسئولیت‌پذیری تاریخی» را ارائه دهد و جامعه را از انفعال و غفلت خارج سازد. بدین‌سان، «وحدت اسلامی» و «بیداری فکری» در اندیشه سعیدی، به دو بال مکمل مقاومت بدل می‌شوند: نخستین با نفی تفرقه و دومین با نفی غفلت.

فلسطین، الگوواره مبارزه و بازسازی هویت تمدنی در ایران

سعیدی، مسئله فلسطین را «فقط مسئله‌ای بیرونی» نمی‌دید، بلکه آن را الگویی برای مبارزه و بازسازی هویت تمدنی در ایران به کار می‌گرفت. او با معرفی «تجربه مبارزان فلسطینی»، به «جوانان ایران» می‌آموخت که «مقاومت چگونه سازمان می‌یابد» و «دشمن چگونه عمل می‌کند.» این «درس مقاومت»، نه تنها در سطح سیاسی، بلکه در سطح «فهم استبداد و وابستگی در داخل ایران» نیز کاربرد داشت. سعیدی از فلسطین برای «ساختن یک زبان سیاسی تازه» بهره می‌برد؛ زبانی که «مبارزه با اشغال بیرونی و مبارزه با سلطه داخلی» را دو روی یک سکه می‌دید زیرا هر دو از منطق یکسان سلطه و تضعیف اراده ملی و تمدنی برآمده بودند.

این نگاه، اندیشه سعیدی را در پیوند عمیق با «نقد او از استعمار، استثمار و استحمار» قرار می‌دهد. او فلسطین را نمودی از همان ساختار سلطه می‌دانست که نظم تمدنی اسلامی را مورد تهاجم قرار داده و هویت مستقل آن را به چالش می‌کشد. مبارزه در نگاه او، صرفاً نظامی یا احساسی نیست، بلکه معرفتی، فرهنگی و تمدنی است. فلسطین در این دستگاه فکری، بخشی از یک جبهه بزرگ‌تر برای مبارزه با استکبار و احیای هویت تمدنی اسلامی است. حتی در «دفاعیات او» نیز همین منطق دیده می‌شود. وی انتظار داشت که در کشورش آزادانه بتواند از خطراتی که ما را تهدید می‌کند، سخن بگوید (کیهان فرهنگی، ۱۳۶۴، ۱۰۷). این رویکرد نشان می‌دهد، سخن گفتن درباره مسئله فلسطین، بخشی از حق آگاهی‌بخشی عمومی و نقد ساختارهای سلطه بود که در نهایت به بازسازی اراده تمدنی ایران منجر و منتهی می‌شد.

فلسطین، عرصه تنبه و مسئولیت آگاهی‌بخشی در ایران

سید غلامرضا سعیدی مسئله فلسطین را نه یک رخداد منفک در جغرافیایی دوردست، بلکه به‌مثابه زنگ خطری برای تمام جهان اسلام و به‌ویژه ایران تلقی می‌کرد. او در مقدمه اثر جنجالی خود، غرض از نگارش درباره فلسطین را صراحتاً «تنبه و بیداری مسلمین ایران و جهان» و آشکار کردن «اغراض صهیونیست‌ها» معرفی می‌کند (سعیدی، ۱۳۳۵، ۳۹). از این منظر، روایت او از اشغال فلسطین، بیش از آنکه یک گزارش تاریخی باشد، یک «کلاس درس بیداری» برای جامعه ایران به‌ویژه نسل جوان بود، تا با سازوکار عملکرد دشمن و شیوه‌های نفوذ آن آشنا شوند. این رویکرد، پیوندی وثیق با نقد مبنایی او از «استعمار، استثمار و استحمار» دارد. سعیدی بر این باور بود که غفلت از مسئله فلسطین، محصول همان فرآیند استحماری است که می‌کوشد مسلمانان را نسبت به سرنوشت تمدنی خود بی‌تفاوت سازد. از این‌رو، وی با تشریح ابعاد «خطر صهیونیسم برای جهان اسلام و ایران»، درصدد بود تا نوعی «استقلال فکری» در مخاطب ایجاد کند که ثمره آن، نه تنها در قبال فلسطین، بلکه در مواجهه با تمامی اشکال سلطه بروز یابد. در واقع فلسطین در منظومه فکری او به محکی برای سنجش میزان بیداری و حساسیت دینی و ملی ایرانیان بدل شده بود.

تجلی عملی این نگاه را می‌توان در دفاعیات سعیدی در برابر نهادهای امنیتی جست‌وجو کرد. او با پافشاری بر ضرورت سخن گفتن از فلسطین، در حقیقت از حق آگاهی‌بخشی عمومی دفاع می‌کرد. وی انتظار داشت در کشور خویش این آزادی را داشته باشد که از خطراتی که کیان جامعه و دین را تهدید می‌کند پرده بردارد (بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، پرونده سعیدی). این موضع‌گیری نشان می‌دهد، از نظر سعیدی، بیداری در برابر صهیونیسم، بخشی تفکیک‌ناپذیر از وظیفه ملی و مذهبی یک روشنفکر متعهد در ایران بود، چراکه هرگونه سستی در برابر این خطر بیرونی، در نهایت به تضعیف اراده ملی و نفوذ بیشتر استعمار در داخل مرزها می‌انجامید.

کاربست اندیشه سعیدی در زمان معاصر، از «استحمار» تا «سواد رسانه‌ای»

پرسش اساسی این است که میراث سعیدی در روزگار ما ـ عصر «پساحقیقت» و جنگ‌های شناختی ـ به چه کار می‌آید؟ به نظر می‌رسد پاسخ در سه محور اصلی نهفته است:

۱. سواد رسانه‌ای و مبارزه با «استحمار»: سعیدی دهه‌ها پیش از آنکه مفاهیم مدرنی مثل «سواد رسانه‌ای» در ادبیات آکادمیک ایران رایج شود، در برابر فرایند استحمار ایستاد. استحمار مورد نظر او، دقیقاً همان «دستکاری شناختی» و «مهندسی افکار عمومی» است که امروز در قالب اخبار جعلی و روایت‌سازی‌های جهت‌دار رسانه‌ای علیه جوامع اسلامی دیده می‌شود. میراث او به ما می‌آموزد که برای مقابله با این سلطه، باید «نقد متن» را بیاموزیم و از «مصرف‌کننده منفعل اخبار» به «تحلیل‌گر فعال تمدنی» بدل شویم.

۲. آگاهی‌بخشی در برابر «تخدیر سیاسی»: اندیشه سعیدی در زمانه معاصر، پادزهری برای «تخدیر سیاسی» است. او فلسطین را «آیینه‌ای» می‌دانست که وابستگی‌های فکری پنهان را آشکار می‌کند. امروز در جهانی که تکنولوژی‌های ارتباطی می‌کوشند مسلمانان را در «حباب‌های بی‌خبری» و «مصرف‌گرایی بی‌اراده» محبوس کنند، تأکید سعیدی بر تنبه و بیداری، فراخوانی است برای حفظ «عاملیت تاریخی»؛ اینکه چگونه می‌توان با قلم، قدم و آگاهی، در برابر هژمونی گفتمانی غرب ایستاد.

۳. پارادایم وحدت راهبردی: در حالی که جریان‌های سلطه‌گر جهانی همواره بر طبل تفرقه می‌کوبند تا اراده جمعی مسلمانان را از کار بیندازند، تأکید سعیدی بر وحدت اسلامی، نه یک شعار عاطفی، بلکه یک ضرورت راهبردی برای بقا و تداوم حیات تمدنی است. اندیشه او در عصر حاضر، یادآور این نکته است که «استقلال فکری» بدون پیوند با «دیگری آگاه» و «جمع هدفمند» ممکن نیست.

به‌طور خلاصه، میراث استاد سید غلامرضا سعیدی، صرفاً تکرار یک داستان تاریخی نیست، بلکه «متدولوژی مواجهه با بحران» است. او به پژوهشگر امروز می‌آموزد که چگونه میان «اخبار روزمره» و «حقایق تمدنی»، تمایز قائل شود و چطور از دل ناامنی‌های منطقه‌ای، راهی برای استقلال اندیشه بیابد. این همان مشکلی است که بخشی از مخاطبان در جهان حیرت‌زده امروز را بلاتکلیف و در نتیجه متفرق ساخته است.

فهرست منابع، در سرویس تاریخ «جوان» موجود است.